

# ساحت مایه نامه



بربان ساده‌اگر تئاتر یونان روم و کلاسیک بدانیم،  
وقتی افکار و نظریات متقدمین یونان پس از دوره تارنیک قرون  
وسطی به اروپا رسید و تقلید از استادان یونان و روم پروج یافت،  
تئاتر اروپا را باید شو کلاسیک خواند .

اروپاییها پس از آنکه از مذهب مسیح الهام گرفتند و  
تئاتر مستقل خود را بوجود آوردند در فکر قواعد و قوانین  
معینی نبودند و شاعر هر طور که از مذهب الهام میگرفت دست  
به نگارش شرح احوال مسیح و حواریون میزد و آنها را بروی  
صحنه میآورد . ولی پیر مردان نکته سنج و محققین موشکاف به  
کشف تئاتر یونان و روم موفق شدند، «پوته نیک» از سطوح بحث  
و حلاجی شفو نوشته های «اوراس» را ذر پرورد کردند و فریاد  
پیر مردان به آسمان رسیده که اگر میخواهید نمایشنامه بنویسید  
باید از استادان مسلم سخن و شعرای شیرین بیان تقلید کنید .  
و حدت زمان و مکان و موضوع ( وحدت های سه گانه ) باید  
حتما رعایت شود . نمایشنامه چه کمندی وجه تراژدی باید فقط  
و فقط پنج پرده باشد . زبان نمایشنامه شعر است و هر کس به  
ترجیزی نوشت باید نوشته اش را با تش سوزانید .

این حرفها که مقداری از آنها من در آری و پوچ بود  
( مثل وحدت مکان که در تئاتر یونان رعایت نشده ) چون زنجیر  
ضخیمی دست و پای نویسنده گسان و شعرای اروپا را در بند  
کشید و سخنان پیر مردان کهنه پرست چون بنگ سنگینی بر سر  
دراماتست ها می گوید .

درفرانسه کرنی بانمایش «سید» و «اوراس» و پس از  
اونمایشنامه های در اسپن و موایر موفقت شو کلاسی سیمپرامانات  
کردند و هر گفته تئورسینها با بیوغ خویش مهر صحت زدند .  
در انگلستان داستان جز این بود . شو کلاسیستها نتوانستند  
آنطور که باید و شاید زنجیر فیودر ایزدست و پای شعرایند  
و نویسنده مقتدوی چون شکسپیر علم مخالفت برافراشت و قیود  
زمان و مکان و حتی موضوع را در هم شکست و با بیوغ غیر-

عاری خود عالیریت آثار رمانتیک را به دنیا هدیه کرد .  
بدین ترتیب می بینیم که شکسپیر اولین رمانتیک است و  
رمانتیک سایر ممالک بشعوی از انحاء تحت نفوذ او هستند . ( کوتاه  
شیلر در آلمان - و پکنور هو گو و اعوان و انصارش در فرانسه )  
در قرن ۱۸ در فرانسه قوانین کلاسیک حکمفرمایی  
میکرد . یعنی وحدتهای سه گانه ، پنج پرده بودن نمایشنامه ،  
تعمیر و ترویج محسنات اخلاقی و پساتراژدی تنبیه و محکومیت  
شرارتها با اسلحه تسخیرر کمندی نبل به بیانی مطلق و تشریح  
نمادهای مطلق ؛ و در همه احوال تقلید از قضا ، و لتری با فعالیت  
عجیبی میخواست این مکتب کهنه و مردنی را زنده نگه دارد و  
کوشش اوتوام . بانا امید می بود زیرا هر چند دست و پا میزد  
نیستوانست از استاد پیشین ، واسین بگذرد . تراژدیهایش یکی  
پس از دیگری محکوم میگردد .

عینی از نویسنده کان فرانسه به انگلستان رفتند و اساسی از شکسپیر  
شنیدند و یکی از نمایشنامه او را دیدند منجمله خود و لتری که پس  
از مراجعت از شکسپیر به تلخی انتقاد میکنند . او را «ژنکی مست»  
و «دیوانه لعاب گیسخت» و ... میخواند .

نیول دولاوشوسه Nivelle de Lauchaussee دست بدامن  
بورژوازی ملی شده مکتب کمندی اشک آور ( لارمویانت )  
را بوجود میآورد . دیده رو ( Diderot ) کمندی بورژوازی با نوع  
جدی ( Sérieux ) را به نضت مینشانند و در پای علم احساسات  
و ساتی ماتالیزم سینه میزنند .

کمندی نیز با یک چشم در جهت معرفی ، بدست «ماروی و»  
( Marivaux ) و پس از آن بدست «بوماروش» آخرین تقلا  
خود را میکند . در تمام این قرن اغلب شعرا حس میکردند که

باید بالاخره این زنجیرها گسته و این سنتها شکسته شود. عدای که از احیای تاریخ ملی و تاریخ سایر ملل میشوند منجمله خود لوتر که بجای سرداران و امیر اطوران آنتیک سرداران و پادشاهان تاریخ جدید و انهرمان تراژدیها قرار میدهد. این نوع ندایش منی درام ایستوریک در دوره قبل و بعد از انقلاب نضج میگردد و هنریشگانی مثل تالما (Talma) نبوغ هنری خود را در نقشهای تاریخی بظهور میرسانند.

انقلاب کبیر مردم گویو بازار را به تئاتر میکشاند و ملودرام رواج میگیرد. گیلبر دو پیکتوره کور Guilbert De Pixérécourt و ویکتور دو کاز (Vic. Ducange) با ملو درامهای خود تئاترهای بولوار را از تاشاجی طئه دوم و سوم بر میکنند. این نویسندهگان با نمایش صحنههای هیجان آورو اثر پیکهای غیر مترقیه بسا اختلاط کمندی و تراژدی باضافه صحنه های مرموز و غیر عادی با توطئه های شبانان چنانکه و مبارزه قهرمانان عقیف، بادسیه، رازهای مخوف، تیرنگ و بالاتر از همه ارواح و ساکنین دنیای دیگر، آتش سوزی و سیل و خرابی روی صحنه تئاتر مردم را سرگرم میکردند (چنانکه فیلمهای امروزی همان وسائل را برای تفریح مردم عادی بکار می برند)

راجع به ملودرام سخن بسیار است ولی در اینجا سخن از درام رومانتیک است.

خلاصه کنیم: بختگی مردم از تراژدیها و کمندیهای تلو- کلاسیک قزو ضعف و ازین راسین و مولیر، پیدایش درام جدیدی که میناسک آو و برای طئه دوم، علاقه مردم طبقه سوم به تئاتر و پیدایش ملودرام، توجه نویسندهگان به موضوعهای تاریخی و بالا تر از همه احتیاج میرم مردم فرانسه پس از انقلاب و پس از انقلابون به سرگرمی تازه همه اینها میدان را برای پیدایش مکتب جدیدی در تئاتر فرانسه آماده ساخت و رومانتیک به سرپرستی شاعری توانا و نیرومند چون ویکتور هوگو در فرانسه بوجود آمد و در حدود بیست سال باوج قدرت و موفقیت رسید و ناگهان سرنگون گردید.

رومانتیک چیست وجه میگوید؟

معنای کلمه رومانتیک که مدتی بیست و پنج سال قبل از پیدای درامی در فرانسه برای انداخت هیچ وقت روشن و واضح نبوده است.

درفرن هیچنهم این کلمه را بمعنای رمانسک (افسانه عشقی و واهی) بکار میبردند بک تصور رمانتیک یعنی یک خیال واهی و برماجرا.

دردست ژان ژاک روسو این کلمه بمعنای جالب توجه و قابل ملاحظه بکار رفته. اولین کسی که برای این کلمه یک معنای ادبی قائل شده مادام دوستائل Mme. De Staël است که در کتاب خویش (از آلمان) رومانتیک را در مقابل کلاسیک قرار میدهد. بعد اعمانی کلی مکتب رومانتیک یعنی مکتبی که کلیه

قواعد قوانین کلاسیک را زیر پا میگذارند. در حقیقت رمانتیک دو مقابل کلاسیک چون مذهب پروتستان است در مقابل کاتولیک.

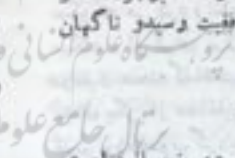
(لازم میدانیم در اینجا متذکر شویم فریادی که اخیرا بنام شعرای نو برداز و گفته پرداز میشوند در حدود یکصد و سی سال قبل در فرانسه بنام رمانتیک و کلاسیک برآمده است و نویسندهگان و شعرا و نمایشنامه نویسها در پای علم شعر نو؛ افسانه نو، احساسات نو، مثل جوانان امروزی ماسیه میزدند و در تئاتر کارشان بدعوای جدال و گریبان گیری و عصا کشی وحشی حسی کشته شدن یکنفر منجر گردید ولی در فرانسه تا پیش از این چون ویکتور هوگو و پیشوائی و علمه اداری این دسته برخاسته بود ولی ماهر چه بیشتر نگاه میکنیم اثری از بوغ ویکتور هوگو دروقا و جوانان نمی بینم.... بگذریم.)

مادام دوستائل میگوید «ادبیات گذشتگان و متقدمین ادبیات ما فرانسویها نبوده بلکه از دم و بونان برآمده است آفریده اند.» البته این نظر چندان صحیح نیست زیرا ملت فرانسه از لحاظ نژاد، زبان مذهب و ادبیات چنان به اروپا پیوسته است که نمیشود آن دو ملت را از هم جدا دانست. ولی در جای دیگر مادام دوستائل اضافه می کند که این ادبیات خارجی در نزد ما تقلید شد و این تقلید چنان استادانه و نامهارت انجام گرفت که بعد ابداع و اصالت رسید. «هیچ چیز درخشان تر از مجموعه آثار دوامتیک کلاسیک مانیت و هیچ مجموعه ای را با آن بازی برابری نمی باشد» ولی آیا ما می توانیم باین علت همیشه در قدیم و بنده این ادبیات خارجی بسانیم و تئاتر خود را از روی همان مدلهای انتخاب کنیم؟ با این ترتیب بالاخره قهرمانان پیشهای ما بصورت عروسکهای خیمه شب بازی در می آیند که همه عشق را قربانی وظیفه میکنند و مرگ را بر اساس ترجیح می دهند»

(ملاحظه کنید این استدلال چقدر شبیه سخنان شعرای ما است که دیگر نمی خواهند از گل و بلبل قامت سرو و پاجامز نهدان و نارستان سخن گویند) البته در فرانسه این سخنان تا زکی نداشتند در حدود ۲۷۰ سال قبل شاعری بنام رونسارد (Ronsard) و منتقدی بنام جوشیم دو بله (Joachim Du Bellay) از این فریادها را کشیده بودند ولی بگوش کسی فرو نیرفت.

در هر حال سخنان این خانم فاضله آتش را به فتنه انداخت ولی همش کفاف نداد که انفجار انبار باروت و آتش فشانده کند! (چون در سال ۱۸۱۷ و گذشت) سه سال بعد از فوت این خانم یک داستان نویس ایتالیائی بنام مان زونی (Manzoni) جوانی به یکی از منتقدین داد و گفت «من نبوغ شخصی و الهام را بهر نوع قاعده و قانون ادبی و سن و رسوم شعری ترجیح میدهم.

و مان نویس معروف فرانسوی ستاندال (Stendhal) که مدتی در ایتالیا بسر برده بود و مفتون ادبیات خارجی مخصوصا شکسپیر بشیلر بود فریاد زنده بار رمانتیک بر کشید و آنرا بصورت کتابی بنام «راسین و شکسپیر» منتشر ساخت. ۱۸۳۳ عالی ترین و سائرین زنده باد و رومانتیک از دهان ویکتور





هوگو خارج شد. این فرهاد رسا بصورت مقدمه ای بر نمایش نامه ای بنام کرمول بود که بنام «مقدمه کرمول» معروف گردید.

ویکتور هوگو مدت فراوانی کتابهای تاریخی و بهم ریخت مطالعاتی عمیق در ادبیات کلاسیک فرانسه کرد. شکسپیر را حلایی نبود در کار هنریشگانیکه از انگلستان برانسه آمده بودند و ناپشنامه های شکسپیر را بازی می کردند وقت نمود. موضوع این مطالعات و تفحصات بصورت ناپشنامه «کرمول» درآمد که دره برده است ولی اجرای هر برده این نمایش لافل یک ساعت طول می کشد و هنوز هیچ تئاتر تماشاگر نشده این ناپشنامه را اجرا کنه و شاید اولین ناپشنامه رماتیک عجیوقت بازی نشود.

تعجب در اینجا است که اصل ناپشنامه کوچکترین تاثیر در تئاتر آن روز نگر دولی مقدمه فاضلانیه که ویکتور هوگو بر آن نوشت بعنوان کتاب آسانی طرفداران مکتب جدید تلقی شد و گفته های ویکتور هوگو دهان بدعان گشت.

در این موقع نویسنده جوان دیگری بنام الکساندر دو ما یک نمایش تاریخی از وقایع تاریخی فرانسه اقتباس کرد و بصحت تئاتر فرانسه گذاشت. این ناپشنامه که بنام «هانری سوم و در باوش» معروف است اولین نمایش رومانیکها است و موفقیت آن طرفداران مکتب قدیم را بوخت انداخت و بدست یافتاندر.

دو ما در این ناپشنامه تاریخ فرانسه و قهرمانان تاریخی فرانسه را برای اولین بار بصورت قهرمانان کلاسیک فرانسه بروی صحنه آورد. علاوه سنتهای تئاتری قدیم را شکست. بیس خود را به تثر نوشت و حدت زمان و مکان را رعایت ننمود. علاوه از کلیه حقه ها و وسائل هجیان انگریز ملودرام استعاره کرد و دوش فرانسوی برای محافظت جان عاشقش دستهای خود را در لای های در مانده کلون می گذارد و عده ای از سربازان مشول شکن در هستند و با یازدن آن دستهای تالین دوش نیز در هم خورد خواهد گردید.

موفقیت این ملودرام تاریخی را ما بر ویکتور هوگو جوان روشن ساخت. فهمید مردم بیکه از نراژدیه های گذشته غسته هستند و به تاریخ ملی خود علاقتند و همچنین از مشاهده صحنه های عجیب و غریب و هر هجیان ملودرام لذت می برند اکنون احتیاج به آثاری دارند که باستی جامع کلیه این نظریات باشد و از تمام این وسائل استعاره کند بدین ترتیب ناپشنامه «ارنانی» را در سال ۱۸۳۰ صحت تئاتر فرانسه فرستاد.

باید اضافه کرد که قبل از این ناپشنامه، دوام دیگری بنام ماریون دولورم ۱۸۲۹ Marion de Lorme بود نوشته بود که تئاتر فرانسه آنرا قبول نکرد چون نمایش دو تئاتر فرانسه که ماموریت حفظ آثار قدیم را بعهده داشت برای جوانان اهمیت بسیاری داشت و در صورتیکه یکی از بیسهای رومانیک در این تئاتر با موفقیت بازی می شد ادعاهای طرفداران مکتب جدید بشووت می رسید.



الکساندر دو ما

روز بیست و پنجم فوریه سال ۱۸۳۰ یعنی اولین روز نمایش ارنانی را باستی یکی از بزرگترین روزهای تاریخی تئاتر جهان، تئاتر و ادیسات فرانسه دانست زیرا در این روز طرفداران دو مکتب قدیم و جدید در محل تئاتر فرانسه در مقابل خویش

صفه آرای گردیدند. از ساعتها قبل در بیرون در تئاتر و در داخل گردید و هوا سالن بوشت صحنه میاهو و اجتماع فراوانی وجود داشت. طرفداران مکتب جدید که همه از جوانان شیک پوش بودند در مقابل پیر مردان عصابست صف آرای نموده علامت مخصوص رماتیک را بسینه زدند. عده ای از آنها با خود شیور داشتند و عده ای نیز قبلا مقدار زیادی سیر غوره بودند و در موقع نمایش نیز کالیاس سیر دار تناول می نمودند. وقتی برده بالا رفت پس از هر شمر فریاد داشتند و آفرین طرفداران و غرولند معالین با ساسان می رسید تا جائیکه بالاخره این کشکشا منجر گردید بشجاره لفظی و بسبب گریه و عصاب کشی و جنگ تن به تن.

موفقیت این ناپشنامه موجب شکستن سدها و باره شدن زنجیرها گردید و ویکتور هوگو مدت دو دوازده سال بعنوان بزرگترین ناپشنامه نویس فرانسه دودنیای ادب این مملکت حکومت می گرد و ناپشنامه های ماریون دولورم، شاه تفریح می کند، لو کرس برژیا، روی بلاس و یکی پس از دیگری با موفقیت بصحنه گذاشت. در سال ۱۸۴۱ بصوبت آکادمی فرانسه بجای یکی از مخالفین خود که از طرفداران سرسخت مکتب قدیم بود منصوب گردید.

در سال ۱۸۴۲ ناپشنامه دیو گر اوام Les Burgraves چنان باشکست مواجه گردید که کلیه طرفداران مکتب جدید مایوس و دلبرد شدند و بدنیال صحبت های تازه ای رفتند که با گفته های رماتیکها فرق داشت. نویسنده ای بنام پونسارد (Ponsard ۱۸۱۴-۶۷) بانوشن ناپشنامه هانی که ت خشکی و تمصب دما را داشت و حرارت وحدت متاخرین مکتبی بنام «مکتب عاقلانه» ایجاد کرد و رماتیکها را محکوم نمود. بطور خلاصه رماتیکها نماینده مردم طبقه سوم بودند که نوع نمایش مورد توجه آنان یعنی ملودرام را بعد ادبی بالا برده آثار فراموش نشدنی و زیبایی از این نوع متدل بدنیای ادبیات تقدیم کردند. دکتر فتح الله اولی